

چرا وحدت به عنوان «معروف دینی» مطرح نمی شود؟

مصطفی سخنگو

ریشه نابسامانی در اجرای وحدت کجاست؟

آنچه جبهه باطل به خوبی آن را در طول تاریخ درک کرده است، نفوذ از طریق ایجاد تکثر و تضاد در بافت های فرهنگی و مذهبی موجود در جبهه حق و از بین بردن وحدت است که در سیاست «فرقه بینداز و حکومت کن» اجرایی می شود. هر چند شواهد تاریخی این مرز و بوم سخن از وحدت حداکثری اقوام داشته است، اما در دهه اخیر با ظهور تفکراتی انحرافی و بسط آنها در جامعه و منطقه سعی در ایجاد آشفتگی و تضاد فرهنگی و مذهبی بین اقوام را داشته و دارند. بنابراین باید رسالت روشنگری و ضرورت جاری شدن ظهورات وحدت در تمام حیات فردی و اجتماعی را تبیین کرد. اما اضطرار نگاهی دوباره به وحدت ریشه در نابسامانی چگونگی اجرای وحدت در کشور دارد. این آشفتگی را در سه سطح عموم مردم، نخبگان و مسئولین می توان بررسی نمود. اما پیش از هر سخنی باید پرسید وحدت چیست و آیا در سه سطح عموم مردم، نخبگان و مسئولین معنای مشترکی از وحدت و شاخصه های آن فهم می شود؟ آیا وحدت معروف دینی است و ریشه در هویت دینی و اسلامی دارد یا خیر؟ آیا قومی گرایی با فرهنگ دینی سازگار است؟ الزامات پایبندی به وحدت چیست؟.

در موضوع وحدت هر آنچه از سطح به عمق برویم سوالات دقیق تر و با جزئیات بیشتری می توان بیان نمود که مجال بیشتری را می طلبد و در این نوشتار تنها به سطح عموم مردم پرداخته خواهد شد. عموم مردم درک درستی از وحدت ندارند معمولاً در اندیشه عموم مردم وقتی از وحدت سوال می شود، در جواب از احترام به عقاید یکدیگر و اتحاد در مقابل دشمن سخن گفته می شود که بی شک جواب غلطی نیست. اما این درک بسیط و کلی از وحدت اگر به تفصیل نرسد، در مصادیق وحدت، زمان فتنه که حق و باطل خلط می شود و در یک کلام چگونگی اجرای وحدت در حیات فردی و جمعی دچار گنگی و سردرگمی می شود. برای مثال اگر جبهه باطل در لباس یک قوم و با انگیزه های مذهبی سیاسی به دنبال ایجاد رعب و وحشت و ترور است، چگونه باید شور و احساس دینی قوم مورد هجوم کنترل شود؟ آیا مدیریت گرایش ها و احساسات دینی مذهبی جز با عقلانیت و معرفت ممکن است؟

شاید بیان شود که احساس و شور دینی ریشه در معرفت دارد و احساس منقطع از معرفت نیست. البته این سخن به صورت کلی در مورد شور و احساس دینی قابل رد نیست، اما سخن از مدیریت شور و احساس دینی در هنگام عملیاتی شدن طرح های تفرقه انگیز جبهه باطل است. از طرف دیگر باید پرسید معرفت دینی شکل گرفته در قوم تا چه میزان منطبق بر نصّ دین است؟. برای مثال اگر در قرآن بیان می شود که « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » ، و در آن میزان افضل بودن انسان ها بر یکدیگر در تقوا و عبودیت بیشتر انسان قرار داده شده است، پس علت بروز و ظهور گرایش های قوم گرایی که در بطن خود، استعداد افضل دانستن قوم نهفته است و در میان مردم مناطق مشترک میان شیعه و سنی بعضاً دیده می شود چیست؟ و چه نسبتی با هویت دینی دارد؟

بی شک این تعصب های قومی هیچ جایگاهی در اسلام ندارند و در عین حال در فرهنگ این مناطق رواج دارد. در نتیجه باید گفت قومی گرایی با منطق و معرفت دینی همخوانی ندارد و آنچه مهم است بالا بردن عقلانیت دینی در لایه عمومی جامعه و فرهنگ عمومی است، و این مهم زمانی بهتر درک می شود که دانسته شود جنگ نرم در بستر غفلت و ناآگاهی شکل و رشد می یابد.

چرا وحدت معروف دینی است؟

وحدت به صورت ذاتی همیشه امری نیکو نیست بلکه از نظرگاه اسلام باید موضوع و هدف وحدت مشخص شود تا بتوان گفت آیا وحدت در آن موضوع درست است یا خیر؟ لذا وحدت میان ادیان توحیدی و غیر توحیدی بی معنا است و لازمه آن جمع شرک و توحید است. اما وحدت در اسلام و میان اهل تشیع و تسنن با موضوع عبودیت و تشکیل امت واحده اسلامی و با قصد قربت الهی امری معروف و حق است که شواهد این سخن در متون دینی بسیار است. اگر پرسیده شود چگونه می توان وحدت را به عنوان یکی از مصادیق معروف دینی اثبات نمود؟ ابتدا باید معروف را تعریف کرد و آنگاه به منابع شناخت مصادیق معروف و منکر از نظر گاه دین پرداخت. معروف در لغت از ریشه عرف می آید و به معنای (شناخته شده) است و در اصطلاح به هر کاری که حُسنش از طریق عقل یا شرع شناخته شود، اطلاق می شود.

اگر چه فراتر از باید ها و معروف های فقهی، ارزش های اخلاقی نیز معروف می باشند. از طرفی دیگر منابع شناخت معروف می توانند عقل، سیره عقلا، عرف، قانون، فطرت و شریعت باشند. اما منهای شریعت، هر کدام از این منابع نمی توانند فی نفسه منبع مستقلی برای شناخت معروف باشند و تنها با قید هایی

در بعضی از مواقع می توانند مستقلاً منبع شناخت باشند که مجال تفصیل این قیود در این نوشتار نیست. پس فرض اصلی و اولیه در این است که منبع مرجع در شناخت معروف، شریعت است و دیگر منابع برای صحت معروفی که بیان می کنند نیازمند تأیید شریعت هستند. عقل نیز به عنوان رسول باطنی خداوند، در مقام کشف معروف می باشد و نه در مقام ایجاد معروف. حال آیا می توان وحدت بین اهل تشیع و تسنن را به عنوان یک معروف دینی اثبات نمود؟ در پاسخ به این پرسش چه از منظر فقه و شریعت بنگریم و چه از منظر عقل و اخلاق، به اثبات معروفیت وحدت در اسلام می رسیم.

وقتی از منظر فقه می نگریم به فتوای صریح یا ضمنی بسیاری مراجع تقلید وحدت امری معروف است و نه تنها به لحاظ اخلاقی بلکه برای مقلد آن مرجع، حفظ وحدت تکلیف دینی است. برای مثال اگر امام خامنه ای فتوا داده اند که «هر عملی که وسیله سوءاستفاده دشمنان اسلام یا موجب تفرقه بین مسلمین شود، ممنوع و حرام است»، دلالت بر این دارد که از منظر استفتاء ایشان از فقه و شریعت، وحدت امری معروف است، زیرا چنین حکمی فرع بر آن است که وحدت امری معروف محسوب شود و الا چنین استفتائی ممکن نبود.

ایشان همچنین در تاریخ 26/1/69 فرموده اند: «هدف این است که با شعار وحدت مسلمین، که شعار درست و ضروری هم هست و من از قدیم این اعتقاد و تفکر را داشتم و دارم و آن را یک مسئله استراتژیک می دانم. یک مسئله تاکتیکی و مصلحتی هم نیست که حالا بگوییم مصلحت ما ایجاب می کند که با مسلمین غیر شیعه ارتباطات داشته باشیم. مسلمانان به تدریج این اختلافات مذهبی و طایفه ای را کم کنند و از بین ببرند؛ چون در خدمت دشمنان اسلام است. ما با انگیزه ی صحیح، مسئله وحدت مسلمین را در جمهوری اسلامی یک مسئله اساسی قرار داده ایم.»

همچنین به لحاظ عقلی می توان دلایل زیادی از جمله حفظ جامعه، اجرای قانون، جلوگیری از تفرقه و ... را برای اثبات معروف بودن وحدت ذکر نمود که تأییدات شریعت را نیز می تواند داشته باشد. از منظر اخلاق نیز وقتی به سیره ی عملی اهل بیت (علیهم السلام) در نسبت با اهل سنت می نگریم، جز وحدت قلبی چیزی دیگر یافت نمی کنیم. چنانکه تأکیدات زیادی بر معاشرت نیکو و مدارا با سایر مسلمانان در عقایدشان داشته اند و انجام هر گونه حرکات و رفتارهایی که برهم زننده ی وحدت اسلامی بوده است را نهی می کردند.

وحدت از سیاست زدگی رنج می برد

پس اگر وحدت در میان مسلمانان امری معروف است، تا چه میزان به عنوان یکی از موضوعات امر به معروف در اذهان مردم جایگاه دارد؟ و آیا تا کنون از زاویه یک معروف دینی به وحدت نگریسته شده است؟

پاسخ این سوالات چندان خوشایند نیست. چنانکه وحدت بیش از آنکه در اذهان مردم معروف دینی باشد، از سیاست زدگی رنج می برد. از نظر گاه اسلام امتداد وجودی انسان و شریعت در ساحت فردی زندگی خلاصه نمی شود تا تک تک مردم جامعه نسبت به آنچه در اجتماع و تاریخ می گذرد بی تفاوت باشند. بلکه امتداد انسان و تأثیر وجودی وی اجتماع و تاریخ را در برمی گیرد. این نگاه به انسان که از ظاهر و باطن متون دینی قابل استنباط است، هرگز از انسان دینی بی توجهی به هم نوع، اجتماع، طبیعت و تاریخ را نمی پذیرد.

رسالت اجتماعی انسان در کلیت خویش در قالب امر به معروف و نهی از منکر قابل طرح است و امر به معروف و نهی از منکر دو بخش از اسلام است. حال اگر وحدت یک معروف است، لازمه عمل به آن آگاهی و ایمان به شاخصه های وحدت از نیت تا عمل است. امر به معروف و نهی از منکر تنها در دستور نظری نیست. بلکه اگر هدف از آن رشد جمعی و اجتماعی جامعه می باشد، می تواند به صورت عملی و غیر مستقیم صورت بگیرد. و این سخن در تربیت دینی از اهمیت بالایی برخوردار است که می گویند مردم را به غیر از زبان خود و در عمل^۱ به سوی حق فرا بخوانید .

این نگاه عمیق به امر به معروف و نهی از منکر سخن از تلبیس^۲ وجودی به معروف قبل از امر آن به غیر دارد و اینگونه از نفاق فردی و اجتماعی نیز جلوگیری می کند. اگر کسی در ظاهر دعوت به وحدت کند و در باطن و عمل چه خودآگاه یا ناخود آگاه بر خلاف آن عمل کند، جز بسط نفاق در جامعه نتیجه ای نخواهد داد و نفاق به مراتب پیچیده تر از کفر است، زیرا در نسبت با کفر مرزهای حق و باطل روشن است اما در نسبت با نفاق مرزهای حق و باطل روشن نیست. نکته دیگری که با پذیرفتن وحدت به عنوان معروف دینی قابل بیان است، عدم نگاه حزبی و سیاسی به وحدت است.

وقتی وحدت معروف دینی است، حجیت آن دین است نه سیاست که لرزان و غیر ثابت است. پس مردم بی نگاه به سیاست، باید متخلق به وحدت و مٌبِلِّغٌ آن باشند. همچنین وقتی وحدت معروف دینی است دیگر مسئله و موضوعی مخصوص جغرافیایی خاص نیست، بلکه اگر منطقه ای حتی دارای تکثر مذهبی نباشد و تماماً اهل تشیع یا تسنن باشند، باید خودآگاه وحدت را حفظ کنند. زیرا وحدت معروفی دینی است و به اقتضائات ناپایدار از معروف بودن خویش ساقط نمی شود.

منبع: ویژه نامه امت واحده روزنامه خراسان به نقل از مجله الکترونیکی اخوت